

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴، ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸

توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

شترت روزنامه

پنجشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۴ • ۱۰ ذی‌القعدة ۱۴۴۶ • ۸ می ۲۰۲۵ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۱۰۴ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۱ • اذان مغرب ۱۹:۱۷ • اذان صبح فردا ۳:۲۸ • طلوع آفتاب ۵:۰۴



سی‌وشمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران روز چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت‌ماه با شعار «برای ایران بخوانیم» آغاز به کار کرد. این رویداد فرهنگی تا شبیه ۲۷ اردیبهشت‌ماه در دو بخش فیزیکی و مجازی به فعالیت خود ادامه خواهد داد. عکس: مسعود شهرستانی، تسنیم

[instagram:sharghdaily1](https://www.instagram.com/sharghdaily1)
[twitter:sharghdaily](https://twitter.com/sharghdaily)
[youtube:sharghdaily](https://youtube.com/sharghdaily)
[Telegram:SharghDaily](https://t.me/SharghDaily)
[apararat:tasvirshargh](https://apararat.virshargh.com)
www.sharghdaily.com

در ستایش رفتن، در تمنای رهایی



قادر باستانی‌نیری

سفر، آدم را می‌چرخاند؛ نه‌فقط جغرافیایی، که از درون. گاهی لازم است خودت را در جایی ببینی که هیچ‌کس تو را نمی‌شناسد. کوله‌ات تنها سرمایه‌ات باشد و دلت تنها راهنمایت. این وقت است که می‌فهمی طبقه، شغل، عنوان، همه‌اش یک بازی بوده و حالا توینی و جهان بگر روبه‌رویت. سفر، تمرین رهایی است. فرصتی برای سرکشیدن به تاریکی‌های روح. برای ورودروشدن با آنچه از خود پنهان کرده‌ایم. آنجا که گوشی‌ها آتتن نمی‌دهند، خیال بهتر می‌دود و جایی که صدای رودخانه بلندتر از اخبار است، دل آرام می‌گیرد. اما فراتر از همه اینها، سفر یعنی واردکردن

رؤیاهای به سرزمین‌های دور. یعنی اینکه تو، با زبان، نگاه و رفتار، بدل شوی به سفیری بی‌پرچم، آدم‌هایی در گوشه‌وکنار دنیا، چشم در چشم تو، جهان را کشف می‌کنند. نه از طریق شبکه‌های سانسورشده، که از طریق تو؛ انسانی واقعی، خندان، متعجب، ساده.

ما سفر می‌کنیم تا فراموش نکنیم که در چه جهانی زندگی می‌کنیم؛ تا تعصب را با یاد ساده کنار بزنیم، ذهن را تیز نگه داریم و دل را نرم. هر سفر، تمرینی است برای عاشق‌شدن، برای پذیرفتن، برای ترک‌کردن و بازگشت. و شاید زیباترین بخش سفر، همان است که سانتایانا گفته بود: روکردن دائم از آشنا به ناآشنا، ذهن را چالاک می‌کند، تعصب را می‌کشد و شوخ طبعی را می‌پرواند.

اردیبهشت نمی‌گذارد بمانی. گوش اگر بسپاری، هر برگ و نسیمی

صدایت می‌زند: «بلند شو! خانه‌نشینی کافی است، راه بیفت، برو ببین،

و با چشم‌مانی تازه بگرد». سفر، اگر حتی با دل باشد، راهی است برای

نوشتن. در این زمانه تنگ، راهی شو. گاهی نجات، از همین پیچ جاده‌ای

آغاز می‌شود که گمان می‌پردی به جایی نمی‌رسد.

اردیبهشت آمده؛ ماهی که هوا از عطر شکوفه لبریز است و دل، بی‌قرار رفتن. وقت آن است که خانه را رها و خود را پیدا کنی. انکار سفر، فقط جابه‌جایی نیست؛ گاهی رفتنی است برای بازگشت، اما نه به مکان، که به خود. بازگشتی است به اصل، به سادگی، به آن بخش‌های فراموش‌شده‌ای از وجودمان که در هیاهوی زندگی روزمره گم شده‌اند.

در روزگاری که زندگی بر شانه خیلی‌ها سنگینی می‌کند، سفر دیگر یک تجمل نیست؛ ضرورتی است انسانی. فرصتی برای نفس‌کشیدن، برای دیدن با چشمانی تازه، شنیدن صدایی ناآشنا و لمس جهانی که هنوز زنده است، هنوز رنگ دارد، هنوز می‌شود در آن کودک شد، غریبه شد، عاشق شد.

حتی اگر جیبمان خالی باشد، دلمان می‌تواند راه بیفتد. سفر، گاهی با یک چمدان سبک آغاز می‌شود، اما با بار سنگینی از حس و خاطره و بینش بازمی‌گردد. مهم مقصد نیست؛ مهم آن چیزی است که در راه می‌روی و از خودت جا می‌گذاری یا با خودت می‌بری. گاه فقط یک نسیم کوهستان، یک طلوع بی‌واسطه یا خنده کودکي در کوچه‌ای ناشناس، تمام آن چیزی است که برای احیای امید کافی است.

سفر، تمرینی است برای زندگی. راهی است تا بار دیگر ساده باشیم. بی‌نقش و بی‌نقاب، همان‌طور که واقعا هستیم و اردیبهشت، بهترین بهانه برای آغاز این رفتن است. اردیبهشت، ماهی است که اگر در خانه بمانی، از زندگی جا مانده‌ای. هرجا را که نگاه کنی، سبز است و رها؛ از دامنه‌های زاگرس که آبشارهایش نفس آدم را تازه می‌کنند تا جنگل‌های نمناک البرز و دشت‌های گل‌افشان اطراف سهند و سیلان. حتی اگر برف هنوز بر قله‌ها جا خوش کرده باشد، دل در سفر گرم است.

شاهنامه‌خوانی

مرگ رویین‌تن(۱)



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

سرانجام لایه‌های رستم تنها با یک پاسخ روبروی شد. پایند بر پای بیفکن یا تن به مرگ بسیار و رستم به ناگزیر تیر دوشاخ را در کمان گذاشت و دو چشم اسفندیار را آماج گرداند و اسفندیار، آن سرو آزاده، از اسب فروغلتید و خون زمین را پوشاند.

پشوتن و بهمن پریشان و هراسان به سوی او دویدند و از چهره شهریار خون سستردند. پشوتن بر برادر مویه کرد، بدای پدرد رخی پرخون و به زاری گفت: «ای یل نامدار، جهانجویی که از تخمه شهریاران هستی، چه کسی این کوه جنگی را از اسب فرو کشیدی، چه کسی شیر ژشان را از پای درآورد؟ بر این تخمه شهریاری از چشم بد چه رسید که هر که با تو چنین کرد، بد خواهد دید.

آن شاهین بلندپرواز تو که در بزم‌ها بر دست تو می‌نشست، اکنون کجا رفت؟ آن آوای دلنشین تو دیگر از کدام گلو بیرون تراود؟ کجا شد آن دل آگاهی و هوش و آیین نویی که می‌پراکندی؟ تو آن بودی که جهان را از بدخواه پاک کردی و از هیچ پهلوانی باک به دل نمی‌آوردی، اکنون آن همه پهلوانی به هیچ نیامد و تو-را روزگار در خاک می‌بیند.»

آنگاه پشوتن بر تاجی و تختی نفرین کرد که او را این چنین بر زمین افکند تا بدین‌سان در کارزار کشته شود. پشوتن آرزو کرد کاش نه تاجی و نه تختی می‌بود، نه گشتاسبی، نه جاماسبی در این گیتی می‌زیستند.

اسفندیار چون زاری‌های پشوتن بشنید، گفت: «ای برادر خردورز من، خوبشتر را نزد من تباه مگردان، بهره من- از تاج و تخت همین بود. از کشته‌شدن من این‌گونه مثال که مرگ، همگان را در دم فرو می‌کشد، من نیز به فریدون و هوشنگ و جمشید می‌پیوندم و آن‌که از باد آمده بازگردد به دم. آنان برفتند و جای خود را به ما سپردند و ما نیز جای خود را به آیندگان می‌سپاریم و کسی در این سپنجی‌سرای نمی‌ماند. گرچه در این گیتی بسیار بگوشیدیم فرمان یزدان را به جای آورم و خرد را به این سمت و سو بکشانم، گیتی را روشنی

یادداشت

تقدیم به همه معلمان کشورم



کیکاوس پورابیوی

زمانی که خانواده‌ام و دوستانم از من سؤال می‌کنند زیباترین و جذاب‌ترین شغلی که دوست داشتی در زندگی دوباروات برایت تکرار شود کدام شغل است، با افتخار و از عمق وجودم می‌گویم دوست داشتم معلم بشوم، معلم فلسفه و تاریخ. حتی در هیاهو و سروصدای یک کلاس ۵۰نفره که امروز چیزی مرسوم است، فقط پنج نفر مجذوب گفته‌ها و یافته‌های من می‌شدند، می‌فهمیدم روح و معنای واقعی زندگی را با معلم آن طفلان کوچکی که برای پاسخ‌گویی دلهره دارند و لب‌ها و دستان‌شان برای روبه‌روشدن با واقعیات زندگی می‌هراسد، پای تخته چوبی یا وسط نیمکت‌ها می‌ایستادم و الفبای زندگی را دوباره هجی می‌کردم. اگرچه دست تقدیر، مسیر دیگری را برایم رقم زده و در دالان پرپیچ‌وخم زندگی، به سوی باریکه دیگری من- را هدایت کرده، اما هنوز خود را به مکتب فرهنگ و تربیت ایرانی می‌دانم که در وهله اول دانشجویی هستم که می‌آموزم و سپس دردی از دردهای انسان‌ها را فریاد می‌زنم. حالا در دهانه ناقوس بیداری با صدای هم‌آوای گرم دانش‌آموزان پرنشاط که در میدان صبحگاهی مدرسه می‌دوند و می‌گویم، معلم عزیز روزت مبارک و یک شاخه گل زر به رنگ قرمز را به تکت‌کت آن تقدیم می‌کنند، این روز را خجسته می‌داریم. معلم عزیزم، این روزها می‌دانم دستان‌ت خالی است، سفروات کوچک‌تر پهن می‌شود، اما خیالت هم برای فرزندان‌ت هم برای همه فرزندان ایرانت آسوده نیست. اما اندیشه بنیابت روزهای دور را می‌بینند که حاصل عمرت یعنی همین دانش‌آموزان کوچک امروزی‌اند که فردایی بهتر خواهند ساخت. یادم نمی‌رود شب‌های خوابگاه دانشجویی، بیداری سحرگاهی بچه‌هایی که می‌خواستند دبیر ریاضی، فیزیک، شیمی، ادبیات و... بشوند، فرمول‌های پیچیده، معادلات چندمجهولی، اصل نسبیت انیشتین، ذهن شکاک دکارت، معرفت‌کانت، پراگماتیسم ریچارد ررتی، فلسفه سیاسی فارابی، زیباشناختی ابن‌سینا و فراموشی ذهن و صداها نکته ابهام‌آمیز و دل‌انگیز دیگر، انصافا هم زیبا بود و هم سخت و طاقت‌فرسا، به‌راحتی نمی‌شود معلم شد! کار بغرنجی است، در کنار تمام این مشقات، مواجهه مسئله تربیتی و روان‌شناختی قضایا به طرف دیگر، اینجاست که می‌گویند عشق و معنی، سخت‌کوشی و امید اجتماعی دست در دست هم نویدبخش می‌شود تا فردی شغل معلمی را انتخاب کند. این پدیده شگرد اجتماعی باید حمایت مضاعف بشود. چه معنا دارد معلم که آینده و شکوه فرزندان‌ما در دستان اوست، به خاطر مایحتاج زندگی، بی‌انگیزه شود و با روانی پژمرده فرمول‌های زندگی را به آیندگان بیاموزد. این تناقض آشکار که همگان آن را می‌دانیم، در چه زمانی حل خواهد شد؟ سخن گفتن و نوشتن بسیار سخت است و از همه مهم‌تر انتقال مطالب و بیان آن سخت‌تر از همه آنها. بنابراین نیاز به ساعت‌ها مطالعه دارد. مطالعه و تحقیق نیاز به ذهنی آسوده و آرام دارد. پیاده‌کردن ذهن- و عین- نیاز به تخصص خاصی دارد. هماهنگی هارمونیک بین عین و ذهن نیاز به زبان بدن مختص خودش را دارد. این کار پیچیده معلم است. پس آن ذهن را تقویت و به آن احساس تزریق کنیم و آن محیط آشفته را آرام کنیم.

هنرخوانی

بزرگداشت کلاری در تصویر سال

آثار برگزیده تصویر سال ۲۱، بار دیگر از ۲۳ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ در شیراز به نمایش درمی‌آید. ایستگاه اول تور سراسری «بیست سال تصویر ایران» در «هنر شهر آفتاب» شیراز برگزار می‌شود. رویدادی که با همکاری «هنر شهر آفتاب» و دو اسپانسر خصوصی با نمایش منتخبی از آثار نمایشگاه تصویر سال ۲۱ و بخش ویژه «محیط زیست از نگاه هنرمندان» به همراه نمایش فیلم‌های برنده «جایزه عباس کیارستمی» و بخش محیط زیست از بیست‌ویکمین جشنواره فیلم تصویر برگزار خواهد شد.

سوگ‌خوانی

اولین سال درگذشت محمدعلی علمی نویسنده‌ای با سبک منحصر به فرد
محمد جواد رحیم‌نژاد، شادروان استاد محمدعلی علمی نویسنده، روزنامه‌نگار و پژوهشگر برجسته ایرانی در حوزه‌های داستان‌نویسی، طنز، اسطوره‌شناسی، شاهنامه و فرهنگ عامه بودند. ایشان دانش‌آموخته علوم سیاسی دانشگاه تهران بودند و از دهه ۶۰ فعالیت روزنامه‌نگاری خود را در روزنامه اطلاعات آغاز کردند و از دهه ۷۰ نیز به‌طور جدی‌تری در حوزه ادبیات داستانی و فرهنگ مردم فعالیت کردند. تألیف ده‌ها عنوان رمان و آثار پژوهشی و صدا عنوان مقاله و یادداشت مطبوعاتی و پژوهشی، حاصل یک عمر فعالیت‌های پژوهشی، ادبی و روزنامه‌نگاری ایشان بود. او را از داستان‌نویسان برجسته سبک «رئالیسم جادویی» در ایران می‌دانند و استاد علی‌اصغر شیرزادی معتقد است علمی، «نویسنده‌ای شش‌دانگ، تمام‌عیار، با سبکی مشخص و منحصر به‌فرد است که در ضمن استقلال فکری و استقلال از باندهای ادبی، در خواب و بیداری داستان می‌نویسد». از آثار برجسته منتشرشده زنده‌یاد علمی تا پیش از فوت ایشان می‌توان به آذرستان (برنده جایزه کتاب سال)، شاهشاه در کوچه دلگشا (رمان برتر ۳۰ سال طنز ایران)، سوک مغان (نازمد جایزه جلال)، پرباید (برنده جایزه کتاب فصل) و کتاب فاخر و معظم قصه اساطیر اشاره کرد. همچنین اخیراً و بعد از فوتش نیز رمان «امیر ساباط» آخرین داستان بلند ایشان توسط نشر افکار منتشر شده است. استاد علمی همراه جوانان و یار فرهنگ‌دوستان بم و کرمان بودند و محفل ادبی عصرهای شاهنامه در ارج تاریخی بم با محوریت ایشان در سال ۱۴۰۰ تأسیس شد و همچنان توسط دوستداران ایشان ادامه دارد. ایشان سال‌های پایانی عمر گران‌بهای خود را در زادگاهش سپری کرد و سرانجام در ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۳ در ۶۳سالگی بر اثر عارضه قلبی چهره در نقاب خاک کشید.
یادشان گرامی باد



World MS Day

30 may 2025

۹ خرداد ۱۴۰۴

کنترل ام اس با تشخیص به موقع و درمان

MS

Iran MS Society

انجمن مولتیپل اسکلروز ایران

ام اس

www.iranms.org

iranmsociety@gmail.com